

پژوهش در تاریخ، سال دهم، شماره ۲۷ و ۲۸، بهار و تابستان ۱۳۹۹

پیدایش خاندان صفویه^۱

محمد سهیل طقوش

ترجمه ناصر بوعدار^۲ و جاسم بوعدار^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۲۲

پیشگفتار مترجم

کتاب *تاریخ الدوله الصفویه فی ایران* از جمله آثار مستند در زمینه نگارش تاریخ سلسله صفویه است که هم‌چنانکه نگارنده آن خاطرنشان کرده با تألیف این اثر، قسمت اعظمی از تاریخ دوره اسلامی برای نسل‌های کنجکاو درباره این دوره شناسانده می‌شود و خواننده، با مطالعه این اثر، هم‌فایده می‌برد و هم‌اینکه نحوه معالجه حوادث مشابه آن را فرا می‌گیرد.^۴ ترجمه فصل دوم این کتاب معلول اهمیت بررسی دو مطلب است؛ یکی اینکه مورخان اغلب به هنگام پرداختن به نسب خاندان صفویه، در انتساب جد آنان شیخ صفی‌الدین اسحاق به امام موسی کاظم (ع) نظرات گوناگونی را ابراز می‌کنند که از این نظر، برای خواننده ایجاد شبهه و اختلاف می‌کند. در ثانی، به مرحله گرایش خاندان صفویه به مذهب تشیع برمی‌گردد که آیا پیش از تأسیس دولت شیعه‌مذهب صفویه توسط شاه اسماعیل، اجداد اولیه او در زمینه شکل‌گیری

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از فصل دوم کتاب:

محمد سهیل طقوش، *تاریخ الدوله الصفویه فی ایران*، الطبعة الأولى، ۲۰۰۹، ۳۵ - ۵۱.

۲. کارشناسی ارشد رشته تاریخ مطالعات خلیج فارس از دانشگاه شهید چمران اهواز، nboazar369@gmail.com

۳. کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی از دانشگاه آیت‌الله‌العظمی بروجردی، j.boazar70@gmail.com

۴. رجوع شود به مقدمه نگارنده: ص ۱۲ و ۱۴.

اندیشه‌های شیعی تأثیرگذار بوده‌اند و اینکه چه عاملی باعث تسریع گرایش خاندان صفویه به مذهب تشیع شد؟

با توجه به دلایلی که نگارنده پیرامون مطلب اول اقامه کرده آشکار می‌شود که حتی نزدیکان شیخ صفی‌الدین، یعنی همسر او، به انتساب شیخ به امام موسی کاظم (ع) آگاه نبوده است. هم‌چنین، ابیاتی که از شیخ در زمینه وحدت وجود و عرض ارادت به امام علی (ع) روایت شده حاصل دخل و تصرف ابن بزاز بوده که از پیروان شیخ صفی‌الدین به حساب می‌آمد و خلاصه اینکه شیخ بر مذهب شافعی و سنی مذهب بوده است.

اما درباره مطلب دوم، با بررسی حیات اجداد اولیه خاندان صفویه از فیروز شاه تا سلطان‌علی برادر شاه اسماعیل ملاحظه می‌شود که گرایش‌های صوفیانه بیشتر در میان آن‌ها متداول بوده است و در واقع، از عهد شیخ صفی‌الدین بود که اندیشه‌های شیعی در بین فرقه‌های تشکیل‌دهنده سلسله صفویه شکل گرفت و توسط نوه شیخ، خواجه علی سیاه‌پوش، دعوت به مذهب تشیع علنی شد. در عهد جنید، به‌کارگیری اقدام سیاسی، در سایه تعداد بسیاری از مریدانی که داشت، دنبال گردید و فرزندش حیدر به پیروانش دستور داد کلاه سرخی که دارای دوازده گوشه و نشانه التزام آنان به مذهب تشیع بود بر سر بگذارند. مجموع این گرایش‌ها و آموزه‌ها باعث شد تا در عهد شاه اسماعیل، مذهب تشیع رسمیت یابد و قبایلی که در دوره اجداد او بوده و قزلباش خوانده می‌شدند در اطراف او گرد آیند و از او هم چون مرشدی کامل پیروی نمایند.

نظر به دلایلی که گفته شد، مطالعه ترجمه حاضر می‌تواند تصویر جامع و روشنی از نسب خاندان صفویه و گرایش صوفیان از تصوف به مذهب تشیع را نشان دهد و برای علاقه‌مندان به مطالعه تاریخ دوره صفویه حاوی اطلاعات مفیدی باشد.

نسب خاندان صفویه

در دوران حاکمیت سلسله آق‌قویونلو، که ایران محلی برای نزاع و درگیری میان طمع‌ورزان به سلطه و قدرت بود، در شمال ایران، در اردبیل آذربایجان، خاندانی ترک پرورش می‌یافت که به امر ارشاد همت گماشت و به خاندان صفویه شناخته شد.

در این منطقه معمول بود، که علاوه بر کردها و ارمنی‌ها، اکثراً ترک‌ها ساکنش می‌شدند. صفویان به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰ - ۷۳۵ هـ / ۱۲۵۲ - ۱۳۳۴ م) منتسب می‌شدند که جد پنجم شاه اسماعیل صفوی، بنیان‌گذار دولت صفویه در ایران، بود. سلسله صفویه نام خود را از صفی‌الدین به ارث برده است و مورخان عصر صفی‌الدین نسب او را از ناحیه پدر به امام موسی کاظم (ع) می‌رسانند،^۱ در حالی که بعضی از مورخان در صحت انتساب آن به خاطر عدم وجود دلیل قانع‌کننده برای اثباتش تردید می‌کنند.^۲ همچنین مورخان مدعی این انتساب به کتاب صفوه/الصفاه از ابن بزاز، که اهل اردبیل بوده، اعتماد کرده‌اند.

ابن بزاز کتاب خود را به احتمال زیاد در زمان شیخ صفی‌الدین اسحاق تألیف کرده و شیخ صفی‌الدین ابن بزاز را مکلف کرده به اقتدا از شیخ خود، تاج‌الدین ابراهیم جیلانی و معروف به شیخ زاهد، تا نسب او را به امامان معصوم (ع) ارتباط دهد. این امر، با توجه به اینکه ستاره نیک‌بختی و مقام و شأن علویان در انجام کاری در نزد ایلخانان مغول محترم بود، باعث گرایش ایلخانان به مذهب تشیع گردید. به همین دلیل عاملی که ایلخان اولجایتو (۷۰۳ - ۷۱۶ هـ / ۱۳۰۴ - ۱۳۱۶ م) را بر مسند قدرت نشانید مذهب اثنی عشری بود.^۳

هم‌چنین از جانب شاه تهماسب، دومین پادشاه سلسله صفویه، به میر ابوالفتح حسینی مأموریت داده شد تا کتاب ابن بزاز را با تأکید بر نسب علوی و به‌منظور پذیرش مذهب تشیع تصحیح کند. اسنادی هم که در فاصله بین زمان شیخ صفی‌الدین و عهد شاه اسماعیل به نگارش درآمده دلالت می‌کنند که خاندان صفویه ابتدا در محلات آذربایجان پراکنده بودند و بر این اساس، شیخ خاندان صفویه اصالتاً از نژاد آریایی‌های قدیم بوده است که این فرض انتساب

۱. ابن بزاز، توکلی بن اسماعیل بن حاجی اردبیلی، صفوه/الصفاه، ۲؛ استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، از شیخ صفی تا شاه صفی، ۱۴ - ۱۵؛ زاهدی، حسین پیرزاده، سلسله‌النسب صفویه، ۱۰ - ۱۱؛ صفوی، رحیم زاده، شرح جنگ‌ها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، ۲۶؛ خورموجی، میرزا جعفر خان حقایق‌نگار، نزهه‌الأخبار، ۲۰۱.

۲. علیمی، مجیرالدین، الأئمة الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل، ج ۲، ۳۰۸ - ۳۰۹؛ عرضی، ابوالوفا بن عمر، معادن الذهب فی الأعیان المشرفه بهم حلب، ۴۷۰؛ دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ماده: اسماعیل صفوی.

۳. اولجایتو پس از آن از مذهب تشیع عدول کرد و به مذهب تسنن روی آورد. لواتی، محمد بن عبدالله، معروف به ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه مسمی به تحفه النظار فی غرائب الأمصار و عجائب الأسفار، ج ۱، ۲۲۵ - ۲۲۶.

او به امام موسی کاظم (ع) را رد می‌کند.^۱ حقیقت آشکار این است که کسانی که به انتساب صفویان به امامان معصوم (ع) اعتقاد داشتند خواستند شایستگی خاندان صفویه برای حکومت کردن را اثبات کنند که این امر همراه با توجیه شایستگی حاکمیت صفویه از جانب وابستگان صفویه بود. ولی کسانی که باورمند به انتساب صفویان به آریایی‌ها بودند به نقش صفویان در تحریک اقوام ایرانی تأکید داشتند که در مقام طرفداری از صفویان جمع شدند.^۲ باور به تفویض الهی حق حکومت، که الهام‌گرفته از شاهان ایرانی پیش از اسلام بود، در میان صفویان رواج داشت و شایستگی صفویان برای حکومت معلول وراثت این حق بوده است. هم‌چنین عقیده داشتند که زمانی که امام حسین بن علی (ع) با دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ایرانی ازدواج کرد، امام علی بن الحسین زین‌العابدین (ع) ثمره این ازدواج بوده است. به این دلیل صفویان، با توجه به دو حق، شایستگی حکومت کردن پیدا کردند؛ اول، حق اهل بیت (ع) به امر خلافت که با نظر امامت در نزد شیعه موافق است. دوم، حق فرمانروایان ایرانی که بر طبق نظر آن دسته از ایرانیانی بوده که قائل به تعلق حق خدادادی حکومت کردن فرمانروایان ایرانی بودند.

واقعیت آن است که انتساب شیخ صفی‌الدین اسحاق به امام موسی کاظم (ع) ضعیف بود و ادله‌ای که ذکر می‌شود مؤید این نظر است:

- اول اینکه همسر شیخ صفی‌الدین اسحاق به این انتساب هرگز آگاه نبوده است.^۳
- از ادله قطعی، که ابن بزاز تاریخ آن را معین کرده، روشن می‌شود هنگامی که ابن بزاز آیه «ای پیامبر، آن چیزی را که از جانب پروردگارت بر تو نازل گشته خبر ده و اگر چنین نکنی رسالت خویش را بجا نیاورده‌ای و خداوند تو را از مردم محفوظ می‌دارد چراکه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند» (مائده، ۶۷) را تفسیر کرد - شیعه این آیه را به واقعه غدیر و تعیین جانشینی امام علی (ع) از سوی پیامبر (ص) مربوط می‌داند - از موضع شیعی

۱. شیبانی، ۴۳ - ۴۴.

۲. جمعه، بدیع و احمد خولی، تاریخ الصفویین و حضارتهم، ج ۱، پاورقی ص ۲۹.

۳. ابن بزاز، ۱۱.

مرسوم پیروی نکرد،^۱ هم چنان که به هنگام تأویل آیه «صاحبان اندیشه در علم» (آل عمران، ۷) از تفسیری که شیعه از آیه ارائه کرده پیروی ننموده است.

- زمانی که شیخ صفی‌الدین اسحاق از مؤلفان سنی‌مذهبی چون غزالی و سهروردی و نجم‌الدین رازی یاد می‌کند، حتی به یک اثر مکتوب از شیعه اشاره نداشته است.^۲

- شایسته نیست که در حکم دادن به شیعه بودن شیخ صفی‌الدین تسلیم محض شده و به ظاهر عمل کنیم؛ به دلیل اینکه اکثر ساکنان اردبیل در آن زمان از اهل تسنن و بر طریقهٔ مذهب شافعی بودند و از مریدان شیخ صفی‌الدین به حساب می‌آمدند. چنان که عبیدالله خان، سردستهٔ ازبک‌ها در سال ۹۳۶ هـ / ۱۵۳۰ م، به شاه تهماسب نامه‌ای نوشت و او را از این جهت مورد سرزنش قرار داد و تصریح کرد که شیخ صفی‌الدین اسحاق از اهل تسنن است.^۳

- نکتهٔ قابل توجهی که مؤلفان عصر صفویه در آثار خود به آن تصریح کرده‌اند ارتباط و انتساب سلسلهٔ افراد خاندان صفویه به امام حسین (ع) است؛ از شیخ صدرالدین موسی، فرزند و جانشین شیخ صفی‌الدین اسحاق، نقل شده که او از اینکه به دودمان امام حسن (ع) یا امام حسین (ع)^۴ انتساب داشته باشد، اطلاعی نداشته است ولی در اینکه نسب فیروزشاه، جد بزرگ شیخ صفی‌الدین اسحاق، به امام موسی کاظم (ع) می‌رسید تردیدی نداشت.

- مایهٔ تعجب نبوده که شیخ صفی‌الدین اسحاق در آن عهد ادعای نسب علوی داشته باشد، امری که استاد او ابراهیم جیلانی و هم‌چنین نوادگان عبدالقادر جیلانی و دیگران انجام دادند.

۱. صفوه الصفا، ص ۱۴۱؛ شبی، کامل مصطفی، الصله بین التصوف و التشیع، ج ۲، ۳۵۵.

۲. صفوه الصفا، ۱۴۰، ۱۴۶ و ۱۵۲.

۳. مستوفی، حمدالله قزوینی، نزه القلوب، ۸۱.

۴. شبی، ج ۲، ۳۵۳-۳۵۴.

- هیچ بعید نیست که افرادی که ادعای نسب علوی داشتند را گرد آورده باشند از میان مؤلفان و در رأس آن‌ها ابن بزاز بوده باشد و یا اینکه شیخ صدرالدین مدعی این انتساب شده، هم‌چنان که شاهد عینی دربارهٔ فرزندان عبدالقادر جیلانی همین ماجرا را حکایت می‌کند.^۱

از طرف دیگر، ابن بزاز بر این موضوع، که شیخ صفی‌الدین اسحاق بر اشعار مولانا، عطار، اوحدالدین کرمانی، فخرالدین عراقی، احمد جامی، روزبهان بقلی، سنایی و خاقانی تعلیق زده و آنها را شرح داده، اشکال گرفته و افزوده که شیخ صفی‌الدین فقط ابیاتی به زبان فارسی در زمینهٔ وحدت وجود و یک رباعی در بیان عشق و ارادت به امام علی بن ابیطالب (ع) سروده که این نظر مرهون نوآوری این مورخ بوده است؛ زیرا شیخ صفی‌الدین اسحاق اصالتاً ترک بوده و از او، به استثنای تک‌بیتی، هیچ منظومهٔ فارسی ثبت نشده است.^۲

ترک‌ها خاصه شیخ صفی‌الدین را رهبر روحانی و معنوی خود می‌شناختند و ظاهر امر نشان می‌دهد که شیخ صفی‌الدین از اهل تسنن بوده و مذهب شافعی داشته است و همچنین به مذهب شیعی جعفری گرایش داشته و از شرایط مذهبی و سیاسی‌ای که در ایران آن روز جریان داشت نیز تأثیر پذیرفته است.

در عهد حاکمیت ایلخانان مغول که فرمانروایان سرزمین‌ها بودند، این رویه رایج بود که سرپرستی دینی و مذهبی آنان بر اساس بوذیه (هلاکو - اباقا)، اسلام از دیدگاه مذهب تسنن (محمود غازان و دیگران) و اسلام از دیدگاه مذهب تشیع (اولجایتو) تعیین می‌شد. در این میان به‌ناچار لازم است پرسیم که چه زمانی بزرگان خاندان صفویه به مذهب تشیع گرویدند؟ واقعیت امر آن بوده که در هنگامی که تصوف و صوفی‌گری در زمان شیخ صفی‌الدین اسحاق در جامعهٔ ایران ترویج می‌شد، اندیشه‌های شیعی در میان فرقه‌های تشکیل‌دهندهٔ صفویان پدیدار شد. این پدیداری به مثابه مخالفت با اقداماتی بوده است که به سبب پیدایش فساد و تباهی و انتشار اخبار آن در شهرها و تلاش‌های سلطه‌جویانهٔ ایلخانان مغول و پس از آن‌ها تیموریان اتفاق افتاد

^۱. همان منبع.

^۲. قلی‌خان، رضا متخلص به هدایت، ریاض‌العارفین، ۱۴۶.

و در میان فرمانروایان مغلوب شده چون شروان شاه در شروان و آق قویونلو در آذربایجان و قسمتی از ناحیه غرب ایران و مراد بیگ بایندری در یزد و شمار زیاد دیگر چه آثار ویرانگری در جان‌های ایرانیان به وجود آورد و باعث شد که در فشار ستم و تبعیضی که بر آن‌ها سایه افکنده بود فرو روند.

اگر هم شیعه بودن شیخ صفی‌الدین و فرزندش صدرالدین موسی به اثبات نرسد، نوه اول او خواجه علی سیاه‌پوش در دعوت به تشیع، به‌طور علنی رفتار نمود.^۱ هم‌چنین نوه او جنید، با توجه به تعداد فراوان مریدانی که داشت، برای دگرگونی جریان از دعوت مذهبی به حرکت سیاسی در تحدید نحوه به‌کارگیری سیاست در نهضت موفق شد و فرزندش، حیدر، تعلق نسب اجدادش به امام موسی کاظم (ع) را مورد تأکید قرار داد و پیروانش را کلاه قرمزی منقش به دوازده ترک یا چین پوشانید، که نمایانگر التزام آن‌ها به مذهب تشیع بر اساس مذهب دوازده‌امامی بود. به نظر می‌رسد گرایش صفویان به مذهب تشیع به‌منظور محور قرار دادن مذهب تشیع در ایران و گسترش جریان ملی آن‌ها به‌ویژه جریان سرپردارانی باشد که با حاکمیت ایلخانی در تعارض و دشمنی بودند. مبارزه و دشمنی با ایلخانان بر پایه عناصر شیعی بنا نهاده و شناخته شده بود و این گرایش موجب گردش صفویان از توجه صرف به تصوف به سوی واکنش سیاسی و اقدامی شد که به بنیان‌گذاری و حاکمیت دولت شیعی مذهب صفویه توسط شاه اسماعیل صفوی منجر گردید.

اجداد اولیه (خاندان صفویه)

فیروزشاه: تاریخ مشهور شدن خاندان صفویه از فیروزشاه، پسر محمدشرف‌شاه،^۲ آغاز می‌شود. او کسی است که رهبری نهضت دینی، که دامنه‌اش تا آذربایجان کشیده شد، را در روستای سنجان^۳، یکی از روستاهای مرو پایتخت خراسان، در دست داشت و با دشمنان در موقان و

۱. ابدال، حسین پسر، سلسله‌النسب صفویه، ۴۶.

۲. قزوینی، ابوالحسن، فواید‌الصفویه، ۴.

۳. سنجان: روستایی در دروازه شهر مرو که به آن دارسنگان گفته می‌شد. حموی، ج ۳، ۲۶۷ و هم‌چنین حموی متذکر شده که سنجال روستایی در ارمنستان یا آذربایجان است (همان منبع).

شهرهای گرجیان مبارزه کرد و در نتیجه توانست بر اردبیل، شهرهای مشهور آذربایجان و نواحی اطراف آن و موقان و توابع آن سلطه پیدا کند. این پیروزی او باعث شد تا دارایی‌اش فزونی گیرد و هم‌چنین به‌واسطه گوسفندان فراوانی که داشت، مجبور بود تا دام‌ها را برای چراندن به روستای زنگین، در نزدیکی گیلان که چراگاه وسیعی بود، انتقال دهد.^۱ سید عوض اسماعیل: زمام رهبری خاندان صفویه پس از فیروزشاه به فرزندش، سید عوض اسماعیل، سپرده شد. وی از زنگین به روستای اسفرنجان، یکی از روستاهای اردبیل، رفت و در آنجا هم فوت کرد.^۲

محمد حافظ: شهرت خاندان صفوی به ولایت از زمانی برخاست که سید عوض اسماعیل فرزندش، محمد حافظ، را در حالی که هفت سال داشت گم کرد و پس از هفت سال او را یافت و وقتی از مخفیگاه هفت‌ساله‌اش می‌پرسیدند، پاسخ می‌داد که جنیان او را دزدیدند و قرآن و احکام دین به او تعلیم دادند.^۳

صلاح‌الدین رشید: جانشین محمد حافظ صلاح‌الدین رشید بود. وی به روستای کلخوران، که از توابع یکی از روستاهای اردبیل بود، نقل مکان کرد و آنجا را محل سکونت خود قرار داد و به کار کشاورزی مشغول شد.^۴

قطب‌الدین یحیی: وارث و جانشین صلاح‌الدین قطب‌الدین یحیی بود که، پس از وفات پدر، رهبری خاندان صفویه را عهده‌دار شد و زندگی در روستای کلخوران را اختیار کرد. املاک و دارایی‌های او در اثر حمله گرجیان، که به اردبیل هجوم آورده بودند، و هم‌چنین دست‌اندازی ارمنیان، در خلال رویارویی و درگیری مسلمانان با مسیحیان، مورد تعرض قرار گرفت و نیز بیشتر ساکنان آنجا کشته شدند.

۱. زاهدی، حسین ابدال، *سلسله‌النسب الصفویه*، ۶.

۲. استرآبادی، ۱۶.

۳. ابن بزاز، ۱۲.

۴. استرآبادی، ۱۶ - ۱۷.

سید صالح: جانشین قطب‌الدین یحیی سید صالح بود که هم‌چون پدرانش به کار کشاورزی مشغول شد و به صفاتی چون خیرخواهی و التزام به تقوا و کمک به مردم شهرت پیدا کرد. محل وفات و دفن او نیز در روستای کلخوران^۱ واقع شد.

امین‌الدین جبرائیل: جانشین سید صالح در رهبری خاندان صفویه، فرزندش، امین‌الدین جبرائیل، بود که در شرایط سخت غارتگریِ گرجیان در روستای کلخوران، به سوی شیراز عزیمت کرد و حدود ده سال در آنجا ماند و در ضمن آن، به خانقاه شیخ جمال‌الدین باراتی اردبیلی، یکی از صوفیان مشهور ایرانی، وارد شد و از جمله مریدان او گشت. به این ترتیب، شیخ دخترش، دولت، را به ازدواج امین‌الدین درآورد که اهمیت این ازدواج در متحد کردن دو عنصر ایرانی و ترکی نمایان می‌شود. ایرانیان از حضور امین‌الدین در تبریز، که از قدیم مرکز ترک‌های آذربایجان بود، شادمان گشته و به او تهنیت گفتند، همان‌گونه که به این وصلت شادمان شدند. البته این امر دلالت بر این ندارد که خاندان صفویه ایرانی نیستند.^۲

امین‌الدین جبرائیل، به منظور اینکه کار خود بر روی زمین کشاورزی و اداره دارایی‌هایش را از سر بگیرد، پس از برطرف شدن خطر گرجیان، به کلخوران بازگشت. در همین مکان بود که دولت، همسر ایرانی‌اش، وضع حمل کرد و صفی‌الدین اسحاق (۶۵۰ هـ / ۱۲۵۲ م) را برایش به دنیا آورد.^۳ به این دلیل امین‌الدین در وصف همسرش، دولت، به زهدورزی و پاک‌دامنی و سروری آن چنان مبالغه ورزید که مقدمه‌ای شد برای پنداشتن تولد صفی‌الدین به عنوان حادثه‌ای که به مشیت ملکوتی متصل بود.^۴

صفی‌الدین اسحاق: شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی علوم شرعی و عقلی را در دوران کودکی فراگرفت و آنگاه به تفکر در رموز عشق الهی و صوفی‌گری مشغول شد. او در محضر عده‌ای از بزرگان شاگردی کرد و تصمیم گرفت به فارس برود ولی زمانی که با سعدی، شاعر شیرازی، روبرو شد، سکونت در شیراز را اختیار کرد. امیر عبدالله فارسی، یکی از بزرگان شیراز، به او

۱. همان منبع، ۱۷.

۲. همان منبع.

۳. استرآبادی، ۱۷.

۴. شبلی، ج ۲، ۳۵۱.

توصیه کرد به نزد شیخ تاج‌الدین ابراهیم جیلانی معروف به شیخ زاهد برود. پس صفی‌الدین به خدمت شیخ درآمد و با دخترش، فاطمه، ازدواج کرد. شیخ زاهد از دامادش رهبری صوفی تربیت کرد که همه مال و منال دنیا در خدمت او باشد. به این خاطر، از شیخ صفی‌الدین روایت شده که او در خواب دید بر روی کوه قاف نشسته است. در این حال، از وسط کوه شمشیری با مساحت طویل و پهن، که بر لبه آن روپوشی از پوست سمور بود، بیرون آمد. چیزی نگذشت که خورشید از آن جهت طلوع کرد و همه جهان را با اشعه خود روشن کرد. شیخ زاهد خواب شیخ صفی‌الدین را چنین تعبیر کرد که شمشیر اشاره دارد به دستیابی به حکومت و اینکه خورشید پرتوافکن آن حکومت است. این خواب اولین گام در جهت فراخوان سیاسی به نفع خاندان صفویه قلمداد می‌شد.^۱

هنگامی که جانشین شیخ زاهد، شیخ صفی‌الدین، در خانقاهش فوت کرد و مریدانش اطراف او گرد آمدند، پیروان شیخ صفی‌الدین زیاد شدند و بزرگان از او به نیکی یاد کردند و مقامش را محترم شمردند که از جمله آنان، رشیدالدین فضل‌الله وزیر و فرزند وزیرش، غیاث‌الدین محمد، بود. در آن وقت، سرزمین آذربایجان تحت سلطه و آتش افروزی مغولان بود که پس از آن همه ستمگری و به بار آوردن مشکلات، که از ویرانگری وحشیانه مغولان نشئت می‌گرفت، حکومت بر شهرها را در دست گرفته بودند؛ حادثه‌ای که از نظر روحی و روانی برای مردم تصور ملموسی از مرگی فراگیر ایجاد کرد، به نحوی که به گوشه‌نشینی و صوفی‌گری روی آوردند، به این خیال که این گرایش را هم چون پناهگاه و محل امنی می‌دیدند که می‌تواند فشار نفسانی حاکم بر آن‌ها را بکاهد. هم‌چنین پخش شدن آوازه شیخ صفی‌الدین باعث شد که مردم به خانقاه او، بیشتر از سایر خانقاه‌هایی که در شهرها بود، اظهار تمایل کنند.^۲

صدرالدین موسی: جانشین شیخ صفی‌الدین اسحاق فرزندش، صدرالدین موسی، بود که ۳۱ سال داشت و از دوران کودکی در میان حلقه‌های صوفیان بزرگ شد. صدرالدین از ارکان بزرگان و مریدانشان به شمار می‌رفت و فقیران و مسکینان را اطعام می‌کرد. مجموعه این ویژگی‌ها در او باعث شد تا رهبری و سرپرستی روحانی و معنوی خاندان صفویه را به دست گیرد.

^۱. ابن بزاز، ۱۵.

^۲. منشی، ۱۱.

آغاز این سرپرستی با دنبال کردن مقاصد و آرزوهای سیاسی خاندان صفویه از رهگذر اقدام سیاسی نمایان شد. اشرف چوپان فرزند تیمورتاش، حاکم مغول در اردبیل، را علیه صدرالدین شوراند و او را به تبریز تبعید کرد. ولی جایگاهی که شیخ صدرالدین در نزد ترکان اردبیل داشت حاکم مغولی را واداشت تا دوباره او را به اردبیل برگرداند. اما حاکم مغول برای بار دوم می‌خواست با مسموم کردن شیخ تصمیم خود را عملی کند.

زمانی که شیخ به واقع قضیه پی برد، اردبیل را به مقصد گیلان ترک کرد و نزد دایی‌ها و پیروان شیخ ابراهیم زاهد جیلانی اقامت گزید و در آنجا شعله مخالفت و شورش علیه اشرف چوپان را برانگیخت. شیخ صدرالدین با جانی بیگ، حکمران قبیله ذهبیه مغولی در جنوب روسیه و آذربایجان در سال ۷۵۸ هـ / ۱۳۵۷ م، وارد جنگ شد و حاکمیت را از دست فرماندهان چوپانی گرفت و یکی از فرماندهان مغول هم، که ارغون خوانده می‌شد، اشرف چوپان را به قتل رساند. به این ترتیب، صدرالدین با عزت و احترام به اردبیل بازگشت که این امر نشان از نفوذ خاندان صفویه و جایگاه بزرگان خاندان در بین حکمرانان محلی دارد.^۱

در عهد صدرالدین، شرایط سیاسی در سراسر ایران و عراق در وضعیتی ناآرام بود و شهرها به دولت‌های کوچکی تجزیه شدند که برجسته‌ترین این دولت‌ها دولت آل جلایر در عراق، آل چوپان در آذربایجان، آل مظفر در یزد و کرمان، اینجو در فارس و سربداران در سبزواری بود. شرایط نامطلوب سیاسی به تداوم گوشه‌نشینی و صوفی‌گری و کثرت گرایش مردم به این سو به طمع راحت‌طلبی یاری رساند.

صدرالدین موسی، در سال ۷۹۴ هـ / ۱۳۹۲ م، در اردبیل فوت کرد و در کنار پدرش در محل دفن بزرگان صوفیه به خاک سپرده شد.^۲ دلایل اهمیتی که جایگاه او نزد خاندان صفویه داشت عبارتند از:

- او خاندان صفویه را، بین طبقات متوسط حاکم، از جایگاه بلندمرتبه‌ای برخوردار کرد.
- به سازمان‌دهی مقاصد و آرزوهای سیاسی خاندان صفویه مبادرت ورزید.

۱. استرآبادی، ۲۱-۲۲.

۲. خواندمیر، ج ۴، ۵۲۱-۵۲۲.

- بارگاهی را برای پدرش ساخت و محل تجمع پیروان پدرش قرار داد که پس از آن، مکانی روحانی به حساب می‌آمد که صوفیان در آن گرد می‌آمدند و نذرهایی را، که مردم به این محل می‌آوردند، به صوفیان می‌دادند. هم‌چنین مسجدی در اردبیل بنا کرد که با نام آرامگاه خاندان صفویه از آن یاد می‌شد.^۱

علاءالدین علی: صدرالدین موسی فرزندش، علاءالدین علی، را پس از خود در مقام راهنمایی و تربیت مریدان جانشین قرار داد.^۲ ویژگی ممتاز علاءالدین از پیشینیان خود در پوشیدن همیشگی جامه سیاه بود که از این حیث، به سیاه‌پوش یا مسود ملقب شد. وی در زهدورزی زیاده‌روی می‌کرد و با ویرانگری‌های دوره تیموریان، که فرماندهی آن‌ها را تیمور لنگ در شهرهای بزرگ مشرق اسلامی رهبری می‌کرد، هم‌عصر بود. آن شرایط ناگوار به اشغال ایران توسط تیموریان و گردآمدن مریدان پیرامون علاءالدین و کثرت روزافزون آنان انجامید.

علی سیاه‌پوش در رعایت آداب احترام به تیمور لنگ موفق بود و می‌کوشید که با او از هر نظر موافق باشد؛ چه‌بسا که در مرتبه دوم به مذهب تشیع روی آورد و از این جهت، سه مرتبه با او ملاقات داشت. در مقابل، تیمور لنگ نیز هر بار که با علاءالدین روبرو می‌شد وابستگی‌اش به او زیادتر می‌گشت.

شاید مهم‌ترین این دیدارها، آن مرتبه‌ای باشد که پس از شکست دادن سلطان عثمانی، بایزید اول، در سال ۸۰۴ هـ / ۱۴۰۲ م به‌وسیله تیمور لنگ در جنگ آنقره صورت گرفت که به موجب آن، تعداد فراوانی از نیروهای ترک، که بالغ بر ۳۰ هزار سرباز می‌شدند، اسیر و به اردبیل فرستاده شدند. علی سیاه‌پوش از تیمور خواست که این سربازان را به او تحویل دهد و تیمور هم خواسته او را اجابت کرد. سپس علی سیاه‌پوش سربازان را در اطراف آرامگاه گنجه در کول نزدیک محل دفن اجدادش در اردبیل قرار داد و آن‌ها را به خاطر اعزامشان از آناتولی، از شهرهای روم، صوفیان روملو نام نهاد. آنان از اجداد طایفه قزلباش روملو بودند که از یاران سخت‌گیر شاه اسماعیل اول صفوی به حساب می‌آمدند و در دفاع از اصول و مبانی مذهبی‌اش

۱. شیبانی، ۶۱-۶۲.

۲. استرآبادی، ۲۲.

علیه هم‌وطنان ترک سنی‌مذهب خود مخلصانه رفتار می‌کردند.^۱ این امر از اساس برای سازمان‌دهی نیروهای قزلباش - که کلاه سرخ بر سر می‌گذاشتند - و کسانی که با امپراتوری عثمانی، از موضع نژادی و عقلی روبه‌رو می‌شدند، ایجاد شده بود.

علی سیاه‌پوش گروهی از اسیران را آزاد کرد و به سوی آناتولی فرستاد تا اینکه در موقع ضرورت از طرفداران و جان‌برکفان و یاری‌کنندگان او و هم‌چنین جاسوسانی برای تیمور لنگ در آسیای صغیر باشند. آنچه شایسته ذکر بوده این است که در تاریخ خاندان صفویه برای اولین بار است که اشاره می‌شود پیدایش فداییان از میان مریدان بزرگان صفویه بوده و این امری است که نشان از پیشرفت تدریجی سازمان‌دهی نظامی در خاندان صفویه دارد.^۲ شیخ علاءالدین از تیمور لنگ قطعه‌های زمین وسیعی در سرزمین‌های آذربایجان و عراق عجم به دست آورد و به فرزندان روستاها و مزارع بسیاری در گوشه و کنار قزل‌اوزون و کمره و اصفهان و همدان بخشید و به این ترتیب برای خاندان صفویه، منابع مالی فراوانی حاصل گردید که زمینه تداوم حاکمیت این خاندان را تضمین کرد.^۳

در آثار نگارش یافته به زبان عربی، به دلیل اینکه علاءالدین علی یکی از بزرگان صفویه در عراق محسوب می‌شد، به نام علی سیاه اشاره شده است.^۴ در مدتی که علاءالدین، در سال ۸۲۹ هـ / ۱۴۲۶ م، به حج رفته بود، در حالی که گروهی از پیروانش با احترام غیر قابل وصفی او را تکریم می‌کردند، از دمشق گذر کرد. سرانجام پس از ۳۸ سال زعامت روحانی خاندان صفویه، علی سیاه‌پوش، در ۱۸ ماه رجب ۸۳۰ هـ / ۱۵ ژوئن ۱۴۲۷ م، به هنگام بازگشت از سفر مکه، در قدس درگذشت و در آنجا دفن شد. برایش زیارتگاه بزرگی بنا شد که محل دفن او با عنوان بارگاه شیخ علی العظمی قابل شناسایی است.^۵

۱. شیبانی، ۴۸؛ براون، ادوارد، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۴، ۵۲ - ۵۳؛ زاهدی، ۱۲ - ۱۳.

۲. استرآبادی، ۲۴؛ شیبانی، ۶۵.

۳. همان دو منبع.

۴. سخاوی، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن، *الضوء اللامع فی أعیان القرن التاسع*، ج ۶، ۲۹. ترجیح با آن است که سخاوی در عراق، یعنی عراق عجم، بود. هم‌چنین نگاه کنید به: قرمانی، ابوالعباس احمد بن یوسف، *أخبار الدول و آثار الأول*، ۳۴۸.

۵. استرآبادی، ۲۴.

شایان ذکر است که منابع مکتوب دربارهٔ صفویه گرایش‌های آشکار او به مذهب تشیع را ثبت کرده‌اند که تردیدی در صحت آن وجود ندارد. به همین خاطر، او از نظر گرایش به مذهب تشیع از پیشروانی به شمار می‌رفت که از فرزندان شیخ صفی‌الدین به این مذهب گردن نهاد و با جدیت، دیگران را دعوت به پیروی از خود کرد.^۱

ابراهیم: علی سیاه‌پوش سه فرزند با نام‌های شیخ‌شاه، معروف به شیخ ابراهیم، و جعفر و عبدالرحمان داشت و به خاطر اینکه هر یک از فرزندانش قادر به پذیرش مسئولیت زعامت نهضت صفویه نبودند، فرزندش، ابراهیم، که نیاز به نیروی خودی داشت، جانشین پدر شد. با این حال، ابراهیم از زیرکی و دانش لازم برای رهبری نهضت برخوردار نبود و در واقع شخص بیماری بود و به گوشه‌نشینی و عبادت روی آورد؛ سلوکی که پیشرفت صفویان در کارشان را به زمان دیگری موکول کرد.^۲ برخی از منابع مکتوب دربارهٔ خاندان صفویه نیز از هرگونه اشاره به حیات او سهل‌انگاری کرده‌اند. زمانی هم که منابع مزبور درصدد ارزیابی موضع جنید دربارهٔ امر جانشینی نهضت برمی‌آیند، از پرداختن به آن اعراض می‌کنند و با این وصف که علی سیاه‌پوش پدر او بوده، این امر را به پدرش برگشت می‌دهند.^۳ ابراهیم در سال ۸۵۱ هـ / ۱۴۴۷ م فوت کرد و در کنار اجدادش به خاک سپرده شد.^۴

جنید: شیخ ابراهیم شش فرزند داشت که عبارت بودند از جنید، ابوسعید، سید احمد، سید بایزید، خواجه جهان میرزا و ابراهیم خواجه‌گی.^۵ ولی جنید از نظر رهبری نهضت خاندان صفویه از سایر برادران شایسته‌تر بود. به این دلیل او جانشین پدر شد و رهبری نهضت را به دست گرفت. جنید از خود تمایل به حکمرانی نشان داده و رفتاری چون پادشاهان از خود بروز می‌داد. به همین دلیل لقب سلطان به او داده شد و او هم سعی کرد که نهضت مذهبی را به

۱. براون، ج ۴، ۵۲، حاشیه شماره ۱.

۲. ابدال، ۵۰.

۳. الطباخ، راغب محمد، *إعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء*، ج ۳، ۵۶.

۴. استرآبادی، ۲۴.

۵. ابدال، ۵۰.

جریان سیاسی تبدیل کند. او در جهت اثبات موجودیت خود بر شمار فراوان مریدان تکیه می‌کرد و آن‌ها را به سازمان‌دهی شبه‌نظامی مکلف کرد.

در زمان جنید، اوضاع حاکم بر ایران آشفته بود و شهرها، پس از فوت شاهرخ، شاهد شکل‌گیری تحركات استقلال‌طلبانه بودند. عامل اصلی آن وجود فرماندهان طمع‌ورز بود که توانستند حکومت‌هایی محلی برای خودشان ایجاد کنند. هم‌چنان که نهضت مشعشعیان در قالب انقلاب پُرشوری فراهم گشت^۱ و فرماندهان نهضت تهدید کردند که مناطق جنوبی و غربی ایران را تصرف می‌کنند. جنید هم از این شرایط نامساعد استفاده کرد و حکومت بر شهر اردبیل را استقلال بخشیده و به خود اختصاص داد.^۲ در نتیجه، به رهبری جنید، گرایش بزرگ مذهبی، به موجب تحول خط‌مشی جریان صفویه، به سوی مذهب امامیه شکل گرفت.

واقعیت اجتماعی رایج در آن عهد این بود که مناطقی که در غرب ایران و جنوب آناتولی و شمال شهرهای شام واقع شده بودند همه تحت سلطه قبایل ترکمن، که از حدود نیمه اول قرن پانزدهم میلادی و پس از فروپاشی سلطه امپراتوری عثمانی و در نتیجه تهاجمات تیمور لنگ به برتری چشمگیری دست یافتند، قرار داشتند. با این وجود، نفوذ سلطه عثمانی‌ها پس از فتح قسطنطنیه و گسترده‌گی قلمرو، که برای عثمانی‌ها در آناتولی میسر شد، موجب تضعیف سلطه قبایل ترکمن و ناکامی آن‌ها در حفظ استقلال و تصرف برخی از مناطق شد. این شرایط برای پیروزی نهضت دینی، که دارای بعد سیاسی نیز باشد، کاملاً مناسب بود.

در این برهه از زمان، شیخ جنید به آناتولی و بخش‌هایی از شهرهای شام سفر کرد و در این حین با عقاید شیعیان تندرو، که در این مناطق پراکنده بودند، مواجه شد. زمانی که شیخ جنید پس از طرد او از اردبیل در پی پیدا کردن پیروان و مریدان شریعت برای خود بود،^۳ با ترکمنان پیمان بست که آنان را، همراه با تشدید شعارها و عقایدشان در تشیع، در تحت لوای یک شعار

۱. محمد بن فلاح بن فهد حلی، که شیعی مذهب بود، مذهب معروف به مشعشع را تأسیس کرد. جریان مشعشعیان یک نهضت شیعه‌مذهب بود که بنیان‌گذار آن ادعا داشت جانشین ائمه (ع) است و از این رو خود را نایب ائمه و وکیل امام زمان (ع) معرفی کرد.

۲. شیبانی، ۶۷.

۳. درباره فعالیت سیاسی و مذهبی جنید در اردبیل روایت شده زمانی که وی خواسته بود حکمران آذربایجان، جهان شاه فرزند قرا یوسف حاکم قراقویونلو، را از عمل ناپسندی بازدارد، حاکم در مقابل او را از شهر تبعید کرد.

با یکدیگر منسجم کند و همه جا منتشر کرد که حکومت وعده داده شده علویان، که در آخرالزمان ظاهر می‌شود، نزدیک و به رهبری قیام به دست او خواهد بود و او در رکاب حضرت مهدی (ع) خواهد جنگید؛ با این هدف که حکومتی را به منظور دستیابی به مقصود سیاسی خود تأسیس می‌کند.

پس از آن، جنید روانه حلب شد و به همراهی و معاشرت شیخ محمد بن اویس اربلی، یکی از پیروان خاندان صفویه، درآمد. سپس به کَلز، یکی از نواحی حلب، رفت که محل قدیمی استقرار قبایل ترکمن بود و آنگاه آنجا را به قصد عزیمت به جبل موسی در انطاکیه ترک کرد.^۱ وی با تأثیر از مشعشعیان و نفوذ مقام و تصرف روحانی و معنوی دل‌های بعضی از ترکمانان، که پیرو او بودند، فرقه شیعی افراطی‌ای را تشکیل داد. تصمیم به این کار را مهمانش، شیخ محمد، در او برانگیخت و توسل به این حربه را پیش روی او قرار داد و به تبع آن روحیه پیروانش را تقویت کرد.

قدرت حاکمه آن موقع، در حلب، وقوع این جریان را پیش‌بینی نمی‌کرد و زمانی که به موضوع پی برد، گردهمایی فقهی را به منظور محاکمه جنید به تهمت تشیع افراطی داشتن برگزار کرد و دستوری که مبنی بر کشتن جنید بود را صادر کرد. جنید، به محض فهمیدن واقع قضیه، حلب را ترک کرد و راه دیاربکر را پیش گرفت که حاکم آنجا اوزون حسن بود. اوزون حسن به جنید اعتماد کرد و جنید با خواهر اوزون حسن ازدواج نمود. این ازدواج هم‌چون پوشش امنی بود که زمینه را برای پشتیبانی از پیگیری مقصود سیاسی و مذهبی‌اش تأمین می‌کرد. هدف اوزون حسن از این کار جلب نظر شیعیان به سمت خود در جهت جنگیدن با قراقویونلو بود. از طرف دیگر، ازدواج جنید با خواهر اوزون حسن به او قدرت و حمایت دفاعی جدیدی اهدا کرد.

لذا جنید تصمیم گرفت به اردبیل بازگردد و از اوزون حسن نیز خواست تا به او کمک کند و اوزون حسن هم در مقابل به حمایت از او پرداخت. جنید آمد، پایتخت دیاربکر، را به قصد عزیمت به شهرهای دیگر ترک کرد و هنگامی که به شروان رسید، حاکم آن دیار، سلطان خلیل

۱. شیعی، ج ۲، ۳۶۱.

ترکمانی که طرفدار حکومت قراقویونلو بود، مانع او شد و از این جهت میان طرفین جنگ درگرفت که به کشته شدن جنید در ۱۰ جمادی الاولی ۸۶۴ هـ / ۴ مارس ۱۴۶۰ م منتهی شد.^۱ در حقیقت، نهضت صفویه در عهد جنید به جریانی تبدیل گشت که گرایش سیاسی ویژگی غالب آن به شمار می‌رفت. پیروان جنید از شهرهای عثمانی و ایران و سایر سرزمین‌های پیرامون جمع شده بودند. بعضی از مریدانش معتقدند که او، بعد از محلی که در آنجا کشته شده بود، دوباره زنده شد؛ ادعایی که شباهت بسیار نزدیکی میان عقیده جنید و باور مشعشعیان به وجود می‌آورد. در هر صورت به هر شکلی که این اتفاق بوده، در زمان جنید واقعیت مسئله این‌گونه تبیین شده است که خاندان صفویه حزبی سیاسی و انقلابی ایجاد کردند و اینکه تشیع افراطی به تدریج داشت در عقایدشان نفوذ می‌کرد که جریان این قضیه در پرداختن به نقش حیدر، فرزند جنید، که در رهبری نهضت جانشین پدرش شد، معلوم می‌شود.

حیدر: حیدر، در حالی که سن زیادی نداشت، جانشین پدرش جنید در رهبری نهضت شد. او در سایه حمایت پیروان فراوان او، که با کشته شدن رهبرشان، جنید، سرپرستی جریان مذهبی و سیاسی آنان دچار رخوت و سستی شده بود، در اردبیل اقامت گزید. حیدر، به امید فراهم شدن فرصت مناسب برای انتقام گرفتن از دشمنان پدرش، به صلح و مسالمت‌جویی روی آورد و در خلال این مدت، تصمیم گرفت که قدرت خود را همراه با کثرت شمار پیروانش بیشتر کند. زمانی که به سن بلوغ رسید، گام دیگری در جهت سرعت بخشیدن به طریقت صوفیان به سوی مذهب امامیه برداشت و آن به صورت انتخاب نشانی بود که با آن پیروانش را از دیگران متمایز جلوه دهد. این نشان به شکل کلاه سرخی بود که دوازده گیسو یا گوشه داشت و نشانگر التزام آن‌ها به مذهب امامیه بود که به عنوان تاج حیدر شناخته می‌شد. به این خاطر، عثمانی‌ها اعلام می‌کردند که هرکس تاج حیدر را بر سر بگذارد قزلباش (سرخ کلاه) به حساب می‌آید.^۲ حیدر، با هراس از اینکه مبادا اقدامی از او سر بزند که به نابودی قدرت خاندان صفویه منجر شود، در اردبیل باقی ماند تا زمانی که اوزون حسن جهان‌شاه پسر قرایوسف و ابوسعید تیموری

۱. ذهبی، محمد بن أحمد، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ۵۶؛ قزوینی، فواید الصفویه، ۵؛ استرآبادی، ۲۵. Roemer, p 204.

۲. شیبانی، ۶۹؛ دائرة المعارف الإسلامیه، ج ۸، ۱۵۷.

را در سال ۸۷۳ هـ / ۱۴۶۸ - ۱۴۶۹ م، به هلاکت رساند و بر عراق و آذربایجان سلطه پیدا کرد و از هیچ‌یک در عراق و ایران تا سرحد شهرهای ماوراءالنهر ترسی به دل نداشت.^۱

حاکم آق‌قویونلو از خواهرزاده‌اش، حیدر، خواست تا نشان طریقت خود را برایش بفرستد تا او و فرزندانش آن را بپوشند و او را به مقرر حاکمیت خود در دیاربکر دعوت کرد. در آنجا دخترش، کاترین، حلیمه بیگم که ملقب به علم‌شاه بود را به ازدواج او درآورد و حاصل ازدواج او با همسرش دسپینا‌خاتون، دختر امپراتور یوحنا چهارم، حاکم طرابوزان بود.^۲ به نظر می‌رسد که اوزون‌حسن، با این ازدواجی که به آن تن داد، می‌خواست به داماد و خواهرزاده خود در ایجاد حکومت یاری کند ولی او در سال ۸۸۲ هـ / ۱۴۷۷ م، پیش از آنکه هدفش را جامه عمل بپوشاند، فوت کرد و فرزند و ولیعهد او خلیل جانشینش شد؛ کسی که با یک توطئه از طرف برادر کوچک‌ترش یعقوب مواجه شد و پس از چند ماه از فوت پدر، کشته شد و یعقوب را به عنوان حاکم آق‌قویونلو منصوب کرد.^۳

به خاطر آن که حیدر آینده‌نگری سیاسی برای اقداماتش داشت، رابطه میان حیدر و یعقوب جوان تیره شد و یعقوب درصدد زیر نظر گرفتن اقدامات او برآمد تا جایی که تیرگی و دشواری روابط میانشان اوج گرفت. حیدر و مریدانش نیز به ناچار تصمیم گرفتند که از دیاربکر مهاجرت کنند و به اردبیل بازگردند. حیدر فهمید که این رویارویی در آینده هم رخ خواهد داد؛ پس خودش را نیرومند و آماده نبرد کرد و دو مرتبه به گرجیان، در سال‌های ۸۸۸ هـ / ۱۴۸۳ م و ۸۹۲ هـ / ۱۴۸۷ م، به این منظور که جای پای را برای قدم گذاشتن فراهم آورد یا غنیمتی برای تأمین نیازهای لشکریانش فراهم کند، حمله کرد. این امر پس از گرفتن اذن از خلیل، حاکم شروان، که در حال پیشروی به سوی شهرهای گرجیان بود، اعمال شد و آنگاه پس از درک ضعف حکومت، به طمع تصرف این حکومت و با قصد انتقام گرفتن از محلی که پدرش در آنجا کشته شده بود، به پایتخت آن دیار، که شماخی نام داشت، حمله کرد. خلیل از این اتفاق ترسید و از یعقوب حاکم آق‌قویونلو، که دشمن حیدر بود، کمک خواست. هر دو طرف در به راه

۱. سخاوی، ج ۳، ۸۰.

۲. Kritovoulos, *History of Mehmed the Conqueror*, 169.

۳. اقبال، ۶۳۵-۶۳۶.

انداختن نبردی موفق بر ضد حیدر عزم خود را جزم کردند و درگیری میان دو جبهه متخاصم در طبرستان نزدیک دربند که باب‌الابواب خوانده می‌شد در سال ۸۹۳ هـ / ۱۴۸۸ م رخ داد و به کشته شدن حیدر منجر گردید.^۱

اهمیت نقش حیدر در این بود که جریان خاندان صفویه را از جهت‌گیری دینی به آرایش نظامی تغییر داد. این امر پس از آن بود که حیدر مریدان خود را به شکل سازمان‌دهی نظامی مطلوبی درآورد و لباس مخصوصی را که ویژگی بارز تشخیص آن در کلاه سرخی بود که دوازده گوشه یا ترک داشت و به مذهب امامیه متبرک شده بود برای مریدان خود برگزید؛ لباسی که نشان نیروهای صفویه شد.^۲

سلطان‌علی: حیدر، پس از فوت خود، سه فرزند به جا گذاشت: ابراهیم و اسماعیل و سلطان‌علی که سلطان‌علی جانشین پدرش در سرپرستی خاندان صفویه شد و مریدان را پیرامون خود جمع کرد. مریدان هم او را به انتقام گرفتن از محلی که پدرش در آنجا کشته شد تشویق کردند. زمانی که این خبر به حاکم آق‌قویونلو رسید، نگران شد و از حاکم اردبیل درخواست کرد که آن‌ها را دستگیر کند. او هم آن‌ها را با مادرشان حلیمه دستگیر و به منصور بیگ حاکم فارس تحویل داد؛ کسی که آن‌ها را در قلعه اصطخر زندانی کرد. آنان پس از چهار سال از درگذشت یعقوب در سال ۸۹۶ هـ / ۱۴۹۱ م، زمانی که جانشینانش بر سر سلطنت مشغول نزاع و کشمکش بودند از زندان خارج شدند.^۳ رستم پسر مقصود پسر اوزون حسن موفق شد که سرپرستی آق‌قویونلو در دیاربکر را بر عهده بگیرد ولی بایسنقر فرزند یعقوب، که از فرزندان یسارشاه حاکم شروان کمک خواسته بود، با او وارد نزاع و مبارزه شد؛ موضوعی که رستم را به فکر آزاد کردن برادران به همراه مادرشان انداخت و فرزند بزرگ حیدر، سلطان‌علی، را به انتقام گرفتن، از محلی که پدرش در آنجا به دست خلیل پدر فرزندان یسار شاه کشته شد، تحریک کرد.^۴

۱. قزوینی، ۵-۶؛ استرآبادی، ۲۵؛ شیبانی، ۶۹؛ Roemer, 208 - 209؛ شاملوئی، حبیب‌الله، تاریخ تهران، ۵۶۸.

۲. صباغ، عباس، تاریخ العلاقات العثمانیه الإیرانیه، ۴۱.

۳. قزوینی، ۶.

۴. اقبال، ۶۳۶ - ۶۴۰.

زمانی که خبر آزادی فرزندان حیدر در میان مریدانش شایع شد، مریدان در اطراف او جمع شدند و سلطان علی را برای زعامت خاندان صفویه در جایگاه نشانند. سلطان علی با بایسنقر وارد جنگ شد و او را در سال ۸۹۷ هـ / ۱۴۹۲ م کشت تا، بدون اینکه با فرزندان یسار شاه سوگند و پیمان ببندد، کنترل اوضاع را به دست بگیرد. این حادثه به نفع رستم شد؛ او با سلطان علی هم‌رأی بود و در مرکز حکومت خود از سلطان علی استقبال کرد و به او اجازه داد به اردبیل بازگردد تا زعامت مریدان و پیروان خود را به دست گیرد.^۱

ولی ظاهر حال نشان می‌داد که تعداد فراوان مریدان سلطان علی و پیامد انباشت کینه‌های میان دو خاندان رستم را ناراحت کرده باشد. لذا رستم، در حالی که قصد داشت اقامت سه برادر را در تبریز محدود کرده و زیر نظر بگیرد تا ارتباط سلطان علی با مریدانش را قطع کند، سه برادر را به تبریز فراخواند ولی سلطان علی به قصد و نیت رستم پی برد. این امر موجب پدید آمدن جنگ و ستیز میان آن‌ها شد که در نتیجه آن، سلطان علی در میدان جنگ کشته شد. جسد او به اردبیل منتقل شد و در کنار بارگاه اجدادش دفن گردید. ابراهیم و برادرش اسماعیل نیز به گیلان پناهنده شدند. ابراهیم در مسیر عزیمت به اردبیل کشته شد و اسماعیل هم در انتظار فرصتی برای بازگشت به اردبیل در گیلان ماند.^۲ پیامد این امر به رویارویی و کارزار میان دو خاندان منجر گردید که سرنوشت آن در عهد شاه اسماعیل صفوی معین می‌شود.

نقش عامل پیشین در بنیان‌گذاری سلسله صفویه

پژوهشگر تاریخ صفویه نقش عمده قبایل ترکمن در تأسیس و تداوم حاکمیت سلسله صفویه را مشاهده می‌کند. در واقع، اکثر نیروی نظامی همراه شاه اسماعیل از مردان قبایل ترکمن بوده و قزلباش خوانده می‌شدند که عبارت‌اند از:

روملو

به نظر می‌رسد که روملو از قدیمی‌ترین مریدان خاندان صفویه از دسته قزلباش‌ها بودند که از قبیله روملو گرد آمده و از زمره اسیران جنگی ترکی به شمار می‌آمدند که تیمور لنگ آنان را پس

^۱ استرآبادی، ۲۹.

^۲ شبیبانی، ۶۹؛ قزوینی، ۶.

از جنگ آنقره علیه سلطان بایزید اول، سلطان عثمانی، با خود همراه کرده بود. برای آزادی آن‌ها، علاءالدین علی صفوی میانجیگری کرد تا اینکه به مرور زمان، از نظر التزام به حکومت صفویان، از جدی‌ترین مریدان خاندان صفویه شدند.

شاملو

این قبیله ترکمن، به خاطر آمدن افراد آن از کناره شهرهای حلب و آدانا و طرسوس و مناطق شمالی دیگر مربوط به شهرهای شام، به سرزمین شام نسبت داده می‌شد. فرماندهان این قبیله مسئولیت‌های مهمی را در طی حاکمیت صفویان و به‌ویژه در عهد شاه اسماعیل اول بر عهده داشتند که به ذکر نام بعضی از فرماندهان این قبیله اشاره می‌کنیم:

سه نفر از آن‌ها باهم برادر بودند: حسین بیگ لکه خان؛ سردسته فرماندهان شاه اسماعیل اول که در جنگ چالدران کشته شد و برادرش درویش خان که نزد شاه دارای منزلت ارجمندی بود و هم‌چنین برادرش حسین خان که مقام سردسته فرماندهان را در زمان شاه تهماسب اول به عهده داشت.^۱

زینل خان؛ که حکومت بر هرات را در زمان شاه تهماسب اول عهده‌دار بود.^۲
علی‌قلی خان؛ مقام وزیر دربار در عهد شاه عباس اول را به عهده داشت و شاه او را در همه قطعه‌زمین‌های شهر ری سهیم کرد.^۳

استاجلو

از قبایل ترکمنی بودند که از همان بدو پیدایش خاندان صفویه با نیروهای صفوی همکاری کردند و افراد آن در منطقه آرنجان در ارمنستان پراکنده بودند. از جمله حکمرانان این قبیله افراد ذیل بودند:

محمدخان؛ حاکم دیاربکر از سوی شاه اسماعیل اول که دامنه نفوذش تا ضلع شرقی از آسیای صغیر و ضلع بالایی از رودخانه فرات در مرعش و بستان و خرت برت و آمد و الرها امتداد پیدا

۱. استرآبادی، ۳۶.

۲. همان، ۵۹.

۳. مورخ ناشناخته، تاریخ قزلباشان، ۸-۱۱.

کرد. به خاطر این وسعت قدرت و نفوذی که داشت، سلطان سلیم اول، سلطان عثمانی، را مورد تهدید قرار داد که عاقبت در جنگ چالدران کشته شد.^۱

قراخان؛ برادر و جانشین محمدخان در دیاربکر بود و در سال ۹۹۲ هـ / ۱۵۱۶ م، به دنبال درگیری‌ای که میان او و مصطفی پاشای عثمانی یکی از فرماندهان سلطان سلیم اول اتفاق افتاد، در ماردین کشته شد. به ۲۷ فرمانده از این قبیله، مقام‌های مهمی در سلسله صفویه داده شد.^۲

تکلو

از قبایل ترکمنی بودند که در پیرامون قونیه در آسیای صغیر ساکن شده و پیروان آنها در حکومت‌های واقع در جنوب آناتولی پراکنده بودند و نقش برجسته‌ای در گرایش ترکمنان به سوی دعوت شیعی در مناطق منتشا و آیدین داشتند. یکی از بزرگان این قبیله، که به فراخوان شیعی مزبور پیوست، باباحسن خلیفه یکی از برجسته‌ترین داعیان دولت صفویه در آناتولی بود که به خدمت حیدر پدر شاه اسماعیل اول درآمد. حیدر او را به بازگشت به سرزمین خود و رواج مذهب تشیع و گردآوردن مریدان مکلف کرد. پس از او، فرزندش نور، که پس از آن به شاه‌قلی (عبدالشاه) معروف شد، در سال ۹۱۵ هـ / ۱۵۰۹ م زمام رهبری دعوت را به دست گرفت؛ از جمله اینکه انقلاب شکل گرفته علیه دولت عثمانی در حکومت تکه، که به نفع شاه اسماعیل اول بود، را وی رهبری کرد. این در حالی بود که نزدیک به ۲۰ هزار جنگجو در اطراف خود جمع کرده و خودش را مهدی معرفی کرده بود. صدراعظم ملازم علی‌پاشا در منطقه چوبوک نزدیک سیواس مانع شاه‌قلی شد و او را شکست داد و در جمادی الآخر ۹۱۷ هـ / ژوئن ۱۵۱۱ م او را کشت.^۳

از فرمانروایان مشهور این قبیله که می‌توان نام برد: جُوها سلطان، سردسته فرماندهان شاه اسماعیل اول و اولمه خان، حاکم آذربایجان در زمان شاه‌تهماسب و محمدخان شرف‌الدین

۱. شیبانی، ۷۹.

۲. مورخ ناشناخته، ۴۵ - ۴۹.

۳. نهروالی، شیخ قطب‌الدین، الإعلام بأعلام بیت الله الحرام، أخبار مکه المشرفة، ۲۶۰.

اوغلی، حاکم هرات در عهد شاه محمد خدابنده در سال ۹۸۶ - ۹۹۵ هـ / ۱۵۷۸ - ۱۵۸۷ م، بودند.^۱

ذوالقدر

نسب این قبیله به ترکمن‌های مرعش و بستان برمی‌گردد^۲ که در دیاربکر ساکن بودند و نیروهای آن، از همان عهد حکومت جنید، به خاندان صفویه پیوستند و در جنگ‌هایی که خاندان صفویه علیه شروان‌شاه یسار به راه انداختند مشارکت داشتند.^۳ آنها پس از آن با فرزندش حیدر همکاری کردند. شاه اسماعیل اول نیز قطعه‌زمین‌های سرزمین فارس را به آنان بخشید. از جمله افراد مشهور آنها می‌توان به محمد فرزند کوشاه فرزند علاءالدوله اشاره کرد.^۴

افشار

از قبایل ترکمنی به شمار می‌آیند که افراد آن از ترکستان به جانب آذربایجان و شمال شهرهای شام، به جهت فشار و زحمتی که مغولان بر آنان وارد کرده بودند، مهاجرت کردند و در آذربایجان و اطراف تهران و خراسان و فارس و کرمان و مازندران و خوزستان منتشر شدند. نام قبیله از اوشاریا یا وشار، نوه چنگیزخان، گرفته شده است که شامل دو قسم می‌شد: **قاسملو و قرخلو** و نادرشاه افشار، که یکی از بزرگ‌ترین فرمانروایان ایران در عصر جدید و بنیان‌گذار حکومت افشاریه پس از سلسله صفویه در ایران بود، از قرخلو ظهور کرد.^۵

قاجار

نسب این قبیله ترکمن به قاجار نوپان، که یکی از فرماندهان مغولی بود، پیوند می‌خورد که از آسیای میانه در ضمن ویرانگری‌های مغولان مهاجرت کردند و در نواحی گوناگون ایران به‌ویژه در آذربایجان پراکنده شدند؛ همان‌گونه که گروهی از آنان در ارمنستان و شام منزل گزیدند. اما آنان برای همیشه در این مناطق مستقر نشدند و زمانی که تیمور لنگ از حمله به منطقه

۱. روملو، حسن بیگ، *أحسن التواریخ*، ۳۱۱؛ مورخ ناشناخته، ۲۹.

۲. مورخ ناشناخته، ۴۹.

۳. شیبانی، ۸۱.

۴. مورخ ناشناخته، ۴۹ - ۵۱.

۵. اقبال، ۶۹۵.

فراغت یافت، همراه با او برگشتند و در آذربایجان ساکن شدند. سپس به شاه اسماعیل اول ملحق شدند و بعضی از افراد این قبیله مقام‌های مهمی را در عهد شاه عباس اول احراز کردند.^۱

ورساق

قبیله ترکمنی است که در ورساق شهرستان قرمان، واقع شده در آسیای صغیر، سکونت داشتند و افراد قبیله آن برای کمک به شاه اسماعیل اول در جنگ‌هایش به آذربایجان مهاجرت کردند.^۲

صوفیه قراباغ

این قبیله از گروه‌های متصوفه تشکیل می‌شد و زمانی که شاه اسماعیل اول در ارزجان فرود آمد، به صفوف لشکریان او پیوستند.^۳ تعداد فراوان دیگری از ترکمن‌ها نیز به استخدام دولت صفویه درآمدند که به برخی از این قبایل اشاره می‌کنیم:

- ترکمن‌های دیاربکر پس از سقوط حکومتشان توسط قزلباش‌ها در سال ۹۱۳ هـ / ۱۵۰۷ م.

- گروه‌های مردمی از قبایل آق قویونلو پس از زوال حکومتشان.

- دسته‌های ایرانیانی که در نتیجه تسلط قزلباشان بر دو سرزمین فارس و عراق عجم در سال ۹۰۹ هـ / ۱۵۰۳ م از گروه‌های دارای قدمت تاریخی به حساب می‌آمدند و جزو ساکنان فلات ایران بودند.

- ساکنان خراسان از میان ایرانیان و ترکمنانی که در اثر جنگی، که در مرو در سال ۹۱۶ هـ / ۱۵۱۰ م میان صفویان و ازبکان رخ داد، ساکن این منطقه شدند.

- دسته افغان‌ها در عهد شاه تهماسب اول. *پژوهش‌های تاریخی و مطالعات فرهنگی*

- اقوام بلوچ که بادیه‌نشینانی بودند که میان کرمان و سیستان در منطقه بلوچستان که به آن‌ها منسوب است منتشر شدند؛ همان‌گونه که در بیابان‌های واقع در کناره دره سند نیز پراکنده می‌شدند.

۱. شیبانی، ۸۲.

۲. همان، ۸۳.

۳. روملو، ۴۱.

مجموع این قبایل در اطراف بزرگان خاندان صفویه گرد آمدند و ویژگی‌هایی چون عشق به شاه و فداکاری در مسیر دستیابی شاه به اهدافش، که به حمایت از موجودیت خاندان صفویه و گرایش به مذهب امامیه منحصر می‌شد، آن‌ها را متحد ساخت. قزلباشان شاه اسماعیل اول را، با وجود کم سن و سال بودن، هم‌چون پدر و اجدادش مرشدی کامل به شمار می‌آوردند^۱ و در نظر آنان، پیروی از او و فداکاری در راهش و هم‌چنین التزام به فرمان‌های او واجب بود. بعضی از آن‌ها با اینکه مسلح نبودند ولی چون اعتقاد داشتند که مرشد کامل آنان را در میدان جنگ حفظ می‌کند، به جنگ و کارزار می‌پرداختند. این امر در نظر آنان به گونه‌ای بود که به یاد کردن از مرشد کامل بیش از یاد خداوند اهمیت می‌دادند.^۲

در هر صورت، زمانی که شاه اسماعیل اول در عرصه جریان سیاسی قرار گرفت، آموزه‌ها و تعالیم پدر بزرگش جنید و پدرش حیدر از بدو تبلیغ آن و بنا به علاقه‌ای که خاندان صفویه اصالتاً به حکومت کردن داشتند، بر پایه شریعت دین استوار بود. در حقیقت، خاندان صفویه این هدف مورد انتظار خود را به تحقق رساند که هرگونه اقدامی را که با خاندان حاکم بر ایران، که بر اساس مذهب تشیع دین‌داری می‌کرد، سر‌عناد و دشمنی داشته باشد را نپذیرد. تأثیر آشکار این آموزه‌ها و تعالیم در میان ساکنانی که در شهرهای غربی ایران اقامت داشتند نمایان بود.^۳ ظاهر امر آن بوده که تجمع این قبایل در اطراف خاندان صفویه معلول سه عامل مذهبی، اقتصادی و سیاسی بود؛ از نظر عامل مذهبی، این قبایل به مذهب تشیع گرویدند. بنابراین طبیعی بود که جریانی را، که به استقرار حکومت شیعی در ایران کمک و به‌ویژه با دولت سنی مذهب عثمانی رقابت می‌نمود، یاری و پشتیبانی کند.

از نظر عامل اقتصادی، عثمانی‌ها از زمان سلطان محمد فاتح و پیش از سال ۸۵۵ - ۸۸۶ هـ / ۱۴۵۱ - ۱۴۸۱ م، به ایجاد دگرگونی اساسی در زیرساخت‌های اقتصادی به منظور دستیابی به برتری و سلطه متوسل شدند. سیاست آنان در قالب گرفتن اراضی از صاحبان اقطاع بود که اکثرشان از ترکمنان بودند. هنگامی که شاه اسماعیل اول رهبری این قبایل را،

۲. در آن وقت از سیزده سالگی تجاوز نمی‌کرد.

۲. براون، ج ۴، ۵۶.

۳. جمعه و خولی، ج ۱، ۴۸.

در حالی که چهارده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت و به جایگاه رفیع رسانید، ترکمنان خواستند عوض خسارتی که به شاه اسماعیل وارد کرده بودند، از طریق منافع به دست آمده از واگذاری اقطاع به دولت عثمانی به او بپردازند. پیرامون ترکمنان را اکثریت قریب به اتفاق کشاورزان فقیر و افراد ستم‌دیده از علویان تشکیل می‌داد.

از نظر عامل سیاسی نیز، اطلاع پیدا کردن سران قبایل سیاسی ترکمن در مورد درگیری سرزمینی بر سر سلطه میان عثمانی‌ها و صفویان با تلاش به روی کار آمدن نظامی جایگزین دولت عثمانی مرتبط شد.

